

مقاله پژوهشی

مقایسه تطبیقی نوع نگرش به طبیعت در اشعار «نیمایوشیج» و «سهراب سپهری»

مریم مجیدی*

دکترای معماری، گروه معماری، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۹ تاریخ قرارگیری روی سایت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۱

چکیده | عشق به طبیعت و زیبایی‌های آن منشاء آفرینش بسیاری از آثار هنری بوده است. در این میان، شعر نیز از این قاعده مستثنی نبوده و تجلی طبیعت در آثار شعرا بسیار دیده می‌شود. به‌خصوص شاعران معاصر هر یک از زاویه دیدی خاص و نیز با دغدغه‌های بعضاً متفاوتی نسبت به طبیعت سخن رانده‌اند. از میان شاعران معاصر که از طبیعت می‌گویند، نیمایوشیج و سهراب سپهری به‌عنوان شاعران نوپرداز، دارای اعتبار و جایگاه خاصی هستند. با توجه به اهمیت طبیعت در هنر ایرانی، این مقاله با هدف واکاوی و تبیین نگاه نیمایوشیج و سهراب به موضوع طبیعت، تلاش دارد تا شباهت‌ها و تفاوت‌های نوع نگرش این دو شاعر نسبت به طبیعت را شناسایی کند. بر این مبنای روشی تفسیری به تحلیل محتوای کیفی در اشعار سهراب و نیمایوشیج پرداخته‌ها نشان می‌دهد سروده‌های سهراب و نیمایوشیج در مضامینی چون: بداعت نگاه به طبیعت و عناصر آن، استحاله در طبیعت، طبیعت به‌مثابه مآمن و زنده و ذی‌روح دیدن عناصر طبیعت دارای وجه اشتراک با یکدیگر بوده و در مضامینی چون: نگاه عرفانی ویژه به طبیعت، کل‌نگری و جزء‌نگری، نگاه پدیدارشناسانه به طبیعت، طبیعت به‌مثابه آیه، طبیعت بومی و محلی و نگاه اجتماعی به عناصر طبیعت، دارای تفاوت هستند. به نظر می‌رسد عمده تفاوت این دو شاعر در کل‌نگر بودن و جزء‌نگر بودن آنها باشد.

واژگان کلیدی | سهراب سپهری، نیمایوشیج، طبیعت‌گرایی، کل‌نگری و جزء‌نگری.

مقدمه | شاعران فارسی زبان از قدیم با مظاهر و مناظر طبیعی انس و الفت فراوانی داشته‌اند و طرز تلقی آنها از طبیعت تابعی است از ذهنیت شاعرانه‌شان. آنها گاهی از طبیعت استفاده ابزاری نموده و زمانی خود طبیعت ابژه مهرورزیشان قرار گرفته است (زرقانی، ۱۳۹۰). در این میان شاعران معاصر نیز پیوستگی ناگزیر آدمی به طبیعت را از یاد نبرده‌اند و حتی گاه این توجه بیش از حد آنها سبب شده تا طبیعت در آثارشان به نیروی خلاقه‌ای تبدیل شود که در بیان صورت‌های نمادین و اسطوره‌ای به کار آید (شامیان ساروکلائی و علیزاده، ۱۳۹۳). به گفته الیزابت درو^۱ «شعری که از طبیعت سخن بگوید، در همه اعصار مورد نظر شاعران است، اگر چه نوع آن به اختلاف ذوق هر دوره و حساسیت شاعران متفاوت است» (شفیعی کدکنی،

۱۳۸۰، ۳۱۸). «سهراب سپهری» و «نیمایوشیج»، از جمله شاعران معاصر ایرانی هستند که به طبیعت ارج نهاده و آن را جلوه‌گاه سرشت و عاطفه خویش قرار داده‌اند. در آثار نیمایوشیج به‌عنوان یکی از مهمترین عناصر است و شعر او از نظر عناصر طبیعی بسیار غنی است، اما نگاه او به پدیده‌های طبیعی پیرامون، نگاهی ویژه است و از ارتباطی شگرف و عمیق با طبیعت و مظاهر آن حکایت می‌کند (بسمل و میرعابدینی، ۱۳۸۸). چشم‌انداز طبیعت نیمایوشیج در شعرهای اجتماعی و انسانی‌اش رهایی انسان از فشار نیازهای مادی و معنوی است و شعر او به اعتباری طرح و تبیین توانایی‌های انسان برای پیوند با کل طبیعت است (فرجی، ۱۳۸۴). سپهری نیز در زمره شاعرانی است که تصویر مناظر طبیعی، از نظام تخیلی موجود در ناخودآگاه ذهن او برخاسته و بازتاب‌دهنده نوع تفکر او نسبت به هستی و مظاهر آن است. آنچه در مجموعه آثار سپهری

* نویسنده مسئول: ۰۰۹۳۶۳۲۶۱۱۷۸@gmail.com/mariam.majidi85

تجلی طبیعت را در شعرهای این سه شاعر به صورت مجزا بررسی کرده است و نگاه او با نگاه مقایسه‌ای این مقاله کاملاً متفاوت است.

روش پژوهش

در این مقاله شیوه استخراج و جمع‌بندی یافته‌ها بر مبنای تحلیل مضمون اشعار سهراب سپهری و نیما یوشیج، از دریچه ارتباط عمیق این دو شاعر با طبیعت است. بدین منظور با نگاهی کیفی، از روش‌های تحلیلی-توصیفی در تجزیه و تحلیل داده‌ها سود جسته و سعی در ارائه چارچوبی از تفکر و نگرش این دو شاعر به طبیعت دارد. تحلیل مضمون روشی برای شناخت، تحلیل و گزارش الگوهای موجود در داده‌های کیفی است (عابدی جعفری، تسلیمی، فقیهی و شیخ‌زاده، ۱۳۹۰). یک راهبرد تحلیلی و شیوه ساده‌سازی داده که در آن داده‌های کیفی، تقسیم‌بندی، طبقه‌بندی، خلاصه و نتیجه‌گیری می‌شوند. بر این اساس در این مقاله سعی شده است بیشتر از شناخته‌شده‌ترین مجموعه آثار آنها مانند مجموعه «هشت کتاب» (۱۳۵۶) از سهراب سپهری به‌عنوان یکی از مهمترین آثار منظوم وی و «مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج» جهت بررسی استفاده شود.

مبانی نظری

• طبیعت

طبیعت جلوه جمال غایبی است که حاضر شده است و در عین ظهور، پنهان است. سوژه‌ای است که حکایت از کمال زیبایی دارد و به عبارتی، طبیعت، ایده یا حقیقت زیبایی را محاکات و عیان می‌کند. زیبایی به صورتی محسوس در طبیعت متجلی شده است. هنرمند خود نیز موجودی است در عرصه طبیعت. او در طبیعت حاضر است و نسبت به طبیعت حضور دارد (ضرغام، ۱۳۸۷). برای بشر، شناخت طبیعت گونه‌ای خودشناسی است. طبیعت در جهان‌بینی سنتی واجد جایگاه بسیار مهم بوده و به‌عنوان عامل مرتبط با ماوراءالطبیعه و نظم گیتی مطرح است. علاوه بر آن طبیعت همواره به‌عنوان مهمترین الگو برای هنرمندان در تجلی زیبایی مطرح بوده است. در فرهنگ دهخدا طبیعت به معنی «سرشت که مردم بر آن آفریده شده‌اند، نهاد، آب و گل، خوی گوهر، فطرت، ذات، غریزه و... عناصر و طبایع اربعه: چهار عنصر خاک، آب، باد، آتش، یکی از قوای نفس کل، قوه ساریه در اجسام، قوه مدبره همه چیزها (عقل کل)، مبدأ حرکت قوا که در او شعور باشد، مبدأ اول حرکت، چیزی که از آن حرکت و سکون پدید می‌آید و در اصطلاح تصوف حقیقت الهی» (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱۵۳۸۱) تعریف شده است. در اصطلاح فلاسفه اسلامی طبیعت، به‌طور کلی به معنای قوه ساریه در اجسام و نیروی فاعله در موجودات آمده

شگفت می‌نماید، نگاه وسیع و ژرف او به طبیعت است. گویی به هنگام خلق آثار ادیبش، چیزی مهمتر از طبیعت به چشم او نیامده است (شامیان ساروکلائی و علیزاده، ۱۳۹۳). به‌ندرت می‌توان در بین شعرهای وی شعری یافت که در آن اشاره‌ای به طبیعت و مظاهر طبیعی مثل گل، درخت، جنگل، کوه و دشت و دریا نشده و یا نامی از حیوانی نیامده باشد (ترابی، ۱۳۸۲). در این مقاله، هدف بررسی عناصر طبیعت همچون آب، باران، دریا، جنگل و... در اشعار این دو شاعر نیست، چرا که این عناصر بارها در مقالات مختلف مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ بلکه هدف این پژوهش بررسی نوع نگاه و نگرش خاص این دو شاعر به طبیعت و سپس بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های نگرش‌های آنهاست. این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال است که نگاه طبیعت‌گرای سهراب سپهری و نیما یوشیج به جهان هستی، چه وجوه اشتراک و افتراقاتی دارد؟

پیشینه پژوهش

درباره سهراب سپهری و نیما یوشیج و موضوعات مرتبط با آن، مقالات متعددی نوشته شده است؛ اما در این پژوهش به آن دسته پژوهش‌هایی که درباره طبیعت است اشاره شده است. در این رابطه می‌توان به مقاله «بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی در اندیشه‌های سهراب سپهری و جبران خلیل جبران» (ملا ابراهیمی، رشیدی و سن سبلی، ۱۳۹۲) اشاره کرد. این مقاله از زاویه عرفان و به‌صورت کلی، طبیعت‌گرایی سهراب و جبران را مورد بررسی قرار می‌دهد. در مقاله «طبیعت‌گرایی در جهان‌بینی سهراب سپهری» (رحیمی‌راد، ۱۳۸۸)، نویسنده به‌دنبال علل توجه سهراب به طبیعت و مظاهر آن و دیدگاه او در این باره است. در مقاله «بررسی سمبل‌های سیب، کبوتر، گل سرخ و نیلوفر در اشعار سپهری» (شریفیان و داربیدی، ۱۳۸۶) نویسندگان به بیان سمبل‌های مذکور و پیوند آن با جهان‌بینی عرفانی سپهری می‌پردازند. مقاله «جایگاه طبیعت در اشعار سهراب سپهری» (قاضی‌زاده، ۱۳۸۳)، به بررسی تحول فکری سهراب در ارتباط با طبیعت در دوره‌های مختلف شعری او پرداخته است. در مقاله «بررسی نگاه عرفانی به طبیعت در شعر سهراب سپهری» (نخعی و شعبانزاده، ۱۳۹۸)، نویسندگان می‌کوشند اثبات کنند که سهراب نگاهی عرفانی به طبیعت داشته و از این طریق ارتباط با خداوند را به شیوه‌ای ساده نمایش می‌گذارد. در مقاله «رویکرد انسان‌گرایانه نیما به طبیعت» (بسمل و میرعابدینی، ۱۳۸۸)، نویسندگان درصد اثبات این فرضیه هستند که نیما به طبیعت دیدی انسان‌گرایانه دارد. فرجی (۱۳۸۴) در مقاله «نیما و طبیعت‌گرایی» به بررسی چگونگی طبیعت‌گرایی در شعر نیما پرداخته است و در نهایت در مقاله «تجلی شاعرانه طبیعت در شعر نیما یوشیج، سهراب سپهری و شفیعی کدکنی» (زرقانی، ۱۳۹۰) نویسنده صرفاً

آنها، اندیشه و فلسفه‌ای وجود ندارد، اما بعضی دیگر برای بیان سمبلیک اندیشه‌های خود به توصیف آن روی آورده‌اند. خصایص فکری، روحی، نژادی، زبانی و اعتقادات دینی انسان‌ها از دیرباز در چگونگی برقرارساختن رابطه میان انسان و عالم طبیعت دخالت داشته است (نصر، ۱۳۷۷، ۱۱). بنا به گفته گاستون باشلار^۲، برقراری رابطه ذهنی شاعر با طبیعت، نوعی فرافکنی روانی است که به وی امکان می‌دهد تا با استفاده از نیروی خلاق تخیل، خود را در طبیعت و طبیعت را در خود بیابد (شامیان ساروکلایی و علیزاده، ۱۳۹۳). گرایش به طبیعت در سروده هر شاعری ولو به صورت ناخواسته نمایان می‌شود و این بدان سبب است، که ذهن و اندیشه درباره طبیعت، در حقیقت به خود اندیشیدن است (عبدی و احمدی از ندریانی، ۱۳۹۱).

• طبیعت در شعر معاصر

در هر دوره شاعران به شیوه‌ای خاص به طبیعت می‌نگرند و برداشتی دیگرگونه از آن دارند. در دوره‌ای، طبیعت هدف شاعر است و بازآفرینی و یا وصف می‌شود و شاعر نمودها و جلوه‌های زیبای طبیعت را وصف می‌کند و شعر، آینه‌ای می‌شود که طبیعت را می‌توان در آن دید. این بهره‌گیری ابزاری از طبیعت در شعر معاصر نیز کارکرد خود را حفظ کرده و حتی شاید بتوان گفت نیرومندتر نیز شده است. کاربرد ابزاری از طبیعت از آنجاست که شاعر نیرویی شگرف در عناصر طبیعت می‌بیند که هرگز پایان‌پذیر نیست و هر دم به رنگ و چهره‌ای خود را بر شاعر عرضه می‌کند. هر شاعری خورشید، جنگل، دریا و کوه را به گونه‌ای می‌بیند و شاید خود را در آنها نگاه می‌کند، به کشف جنبه‌های پیچیده درون خویش می‌رسد و به نوعی یگانگی در این روند دست می‌یابد و اگر از طبیعت در شعر سخن می‌گوید در واقع از خود سخن می‌گوید (سرور یعقوبی، ۱۳۸۵). شاعران معاصر از گسترده‌ترین تا خردترین عناصر طبیعت در تصویرسازی‌های خویش بهره گرفته‌اند. در بیشتر تصویرهایی که در شعر معاصر داریم معمولاً یک پای تصویرها را طبیعت می‌سازد. در شعر معاصر برای نشان دادن یک امر انتزاعی یا وجدانی و درونی که عینی و ملموس نیست، همواره طبیعت نقش دارد (همان).

• طبیعت‌گرایی در اندیشه نیما یوشیج

نیما شاعری نواندیش است. در نگاه او، که برگرفته از نگاه اومانیست‌هاست، طبیعت وجودی مستقل و گاه همدم انسان است. از لحاظ عاطفی و تفکر، مضمون شعر او مستقیماً از زندگی و طبیعت مایه گرفته است و دل‌بستگی نزدیک او به طبیعت تا قرون اخیر در شعر پارسی بی‌سابقه بوده است. آنچه در طبیعت‌گرایی او در اکثر اشعارش رخ می‌نماید، ارائه تصویری فردی و جزئی‌نگر است (زرقانی، ۱۳۹۰). در دستگاه فکری انسان و طبیعت از یکدیگر جدا نیستند. شعر او از نظر

است. جرجانی می‌گوید: معنی طبیعت عبارت است از یک قوه ساریه در اجسام که جسم بدان وسیله به کمال طبیعی خود می‌رسد. ابن سینا در تفسیر معنای طبیعت گفته است: «نیروی است که موجب حرکت عناصر است» (نصر، ۱۳۷۷، ۳۳۱). ملاصدرا طبیعت را ملاک حرکت جوهری خود در اجسام به‌عنوان یک نیروی ساری می‌داند. بنابراین فلاسفه اسلامی طبیعت را عموماً بسان قوه بدون شعوری شمرده‌اند که در اجسام جاری و قوام‌دهنده آنهاست. کلمه طبیعت در اصطلاح فلاسفه غربی، در قرون جدید و معاصر، به‌طور کلی به جنبه مادی جهان هستی گفته می‌شود. یعنی طبیعت را به معنای جهان مادی می‌دانند و گاهی آن را عبارت از مجموعه جهان و کل هستی دانسته‌اند. لفظ physis به یونانی و nature به لاتین، به معنای «صیوروت» و «شدن» است. تجلی کمال ذاتی و درونی همه اشیاء و قوت همه‌جا حاضر و کلی و قدرتی مسلط که انسان همواره خود را در درون آن می‌یابد. آسمان و زمین، گیاهان و جانوران، کلیه اضداد و جمله مقابلات، و سرجمع آنها انسان، همگی مجموعه‌ای هستند که طبیعت نامیده می‌شود. به عبارتی طبیعت، صیوروت اشیا در مکان است (ضرغام، ۱۳۸۷). در دیدگاه معاصر، طبیعت چیزی است که انسان در پدیدآوردن آن دخالت نداشته باشد و محصول دیالکتیک ذهنی انسان و جهان عینیات است. طبیعت در دیدگاه معاصر کل کره زمین و حتی عالم وجود مشتمل بر همه موجودات و از جمله انسان، کره زمین منهای انسان و ساخته‌هایش، عناصر طبیعی اعم از داخل یا خارج محیط‌های زیستی را در بر می‌گیرد (قدوسی فر، حبیب و شهبازی، ۱۳۹۱). جان دیکسون هانت نیز سه نوع طبیعت را تفکیک می‌کند: طبیعت دنیای ابتدایی (وحشی و رمزگون)، طبیعتی که امروز به منظر فرهنگی ترجمه می‌شود و حاصل فعالیت غیر خودآگاه مردم در بوم است و طبیعتی که نوعی خودآگاهی و تأمل در آن به‌صورت هنر باغسازی ظاهر می‌شود (فرزین و هاشمی‌زادگان، ۱۳۹۶). در این مقاله از معنای طبیعت بنا بر آنچه در دیدگاه معاصر است استفاده شده است.

• طبیعت در شعر

سهام طبیعت و پدیده‌های پرتعداد، شناخته‌شده و متنوع آن، همواره در روند تصویرسازی ادبی قابل توجه بوده است. گرایش به طبیعت در سروده هر شاعری، ولو به صورت ناخواسته نمایان می‌شود و این بدان سبب است که ذهن و اندیشه شاعر هیچگاه از طبیعت جدا نیست. اندیشیدن درباره طبیعت، در حقیقت به خود اندیشیدن است (ابراهیمی کاوری و چولانیان، ۱۳۸۷، ۱۵). شعری که به طبیعت می‌پردازد، در همه زمان‌ها مورد توجه شاعران بوده است، اگرچه نوع آن با توجه به ذوق و حساسیت شاعران، متفاوت بوده است (کلاهیچیان و حیدری‌نیا، ۱۳۹۲). برخی تنها طبیعت را توصیف کرده‌اند و در ورای وصف شاعرانه

یافته‌ها

• مضامین مشترک

- بداعت نگاه به طبیعت و عناصر آن

از بارزترین درگرونی‌های شعر معاصر فارسی از عصر نیمایی به این سو، «تغییر نگرش شعر در برخورد با طبیعت» گفته شده است. این دریافت تازه و تغییر زاویه دید نسبت به اشیا و پدیده‌های اطراف، رهاورد دگراندیشی و نوجویی شعر نیمایی است. فهم و دید تازه از جهان و عناصر طبیعت بود که توانست نیما و پیروانش را در عرصه‌ای جدید قرار دهد و نوای جدیدی در ساز شعر فارسی پدید آورد (فرجی، ۱۳۸۴). با پیدایش شعر نیمایی چیزی در بنیان دگرگون و جهان و زشت و زیبای آن به صورت تازه‌ای که تا آن زمان ناشناخته بود، نگریسته شد تا شعر و شاعر تازه‌ای به وجود آید که بگوید: «این طبیعت خیال‌پرور همیشه با من بوده و با هیچ قوه علمی و حس کینه و مبارزه معدوم نشده است». نگاه تازه نیما به طبیعت در نامه‌هایش نیز مشهود است. در نامه‌ای (۱۳۵۰) به همسرش عالییه می‌نویسد: «پرنده‌ها چطور همجنسشان را انتخاب می‌کنند، بدون اینکه پدر و مادر برایشان رأی بدهند... ولی به انسان، خدا آن تقوا و شادی طبیعت را نداده است که مثل پرنده زندگی کند! بدبختانه ما انسانیم. یعنی پرده‌ای بین طبیعت خاص ما و اشیا کشیده شده است و نمی‌خواهیم به دلخواه خودمان عادلانه پرواز کنیم. من می‌خواهم پرواز کنم» (باتوانی، ۱۳۹۲). منظومه «افسانه»، سرآهنگ و راه‌گشای دورانی تازه در شعر فارسی است که با بهره‌گیری از طبیعت بکر و عناصر ملموس آن آغاز شده و با همدلی گویندگان ادامه می‌یابد و با یگانگی عناصر زنده و پویای طبیعت به پایان می‌رسد:

... شکوه‌ها را بنه خیز و بنگر/ که چگونه زمستان سرآمد/
جنگل و کوه در رستخیز است/ عالم از تیره‌رویی درآمد/ چهره
بگشاد و چون برق خندید ... (یوشیج، ۱۳۸۶، ۲۵۴).

این نوع نگرش تازه به طبیعت در شعر سهراب نیز به‌وفور دیده می‌شود. او از زبان گل و گیاه، دشت و کوه، حیوان و پرنده و اشیا سخن می‌گوید، در آنها حلول و رسوخ می‌کند. بی‌گمان برخورد و دیدار او در مقام یک نقاش در برابر طبیعت در این گونه تأمل‌ها تأثیر داشته است. بنا به گفته غلامحسین یوسفی «در شعر سپهری طبیعت حاکم است با عواطفی لطیف و تخیلات ظریف که همه چیز را زنده و با روح می‌بیند و چون با دیدی دیگر به آن می‌نگرد مفهومی تازه برای هریک کشف می‌کند» (خدیور و حدیدی، ۱۳۸۹)، از این رو می‌گوید:

... من نمی‌دانم که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است/
کبوتر زیباست/ و چرا در قفس هیچ‌کسی کرکس نیست/ گل

عناصر طبیعی بسیار غنی است اما نگاه او به پدیده‌های طبیعی پیرامون، نگاهی ویژه است و از ارتباطی شگرف و عمیق با طبیعت و مظاهر آن حکایت می‌کند. نیما به گواهی اشعارش نشان داده که تنها به توصیف مناظر واقعی بسنده نمی‌کند، بلکه موشکافانه از کلیت خارجی اشیا می‌گذرد و به درون و عمق آنها نفوذ می‌کند (بسمل و میرعابدینی، ۱۳۸۸). وی در فرایند ایجاد ارتباط با طبیعت، به ارتباطی شگرف و عمیق دست پیدا کرده است. او از روح خود در پدیده‌ها می‌دمد. در نتیجه این ارتباط، او طبیعت را از دریچه عواطف خود می‌بیند و از رهگذر تصاویری که از آن ارائه می‌دهد احساسات و هیجانات خود را منتقل می‌کند. چنین تصاویری از طبیعت، به‌عنوان آینه‌ای برای انعکاس روحیات و عواطف درونی شاعر، تأثیر نیما را از مکتب رمانتیسم نشان می‌دهد. در این سبک توصیف دقیق طبیعت مهم نیست، بلکه درک درون‌گرایانه از طبیعت و تمام پدیده‌های طبیعی و همراه و هماهنگ شدن آن با احساس شاعر است که اهمیت دارد. رویکرد او به طبیعت، اغلب از نوع طبیعت‌گرایی تألیفی یا تأویلی است. تألیفی یعنی دوست‌بودن و الفت‌داشتن و تأویلی یعنی تأویل و تفسیر کردن. از این رو می‌توان گفت شاعر آنچنان با طبیعت در آمیخته است که خود را از آن جدا تصور نمی‌کند (باتوانی، ۱۳۹۲). به‌طور تقریبی می‌توان گفت که از ۱۸۵ عنوان شعر در کلیات او در حدود دوسوم آنها مستقیماً از طبیعت الهام گرفته شده است (همان).

• طبیعت‌گرایی در اندیشه سهراب سپهری

سپهری شاعری است که بسیاری اذعان به تأثیرپذیری وی از نیما دارند. طبیعت از تصویرهای مکرر و جلوه‌های جذاب در شعر سهراب است. توجه بیش از حد به جلوه‌های طبیعت و ارائه تصویرهای زیبا و دلنشین از طبیعت و جهان، از خصوصیات شعر اوست (ترابی، ۱۳۸۲). سهراب شاعری است که طبیعت را خوب می‌شناسد. در شعر او گل، گیاه، سبزه، درخت، شقایق و شب بو جان می‌گیرند. او تضادی در طبیعت نمی‌بیند؛ به نظر او در طبیعت همه چیز چنان است که باید باشد (رسمی، ۱۳۸۹). در اشعار او حتی نام آثارش با عناصر طبیعی گره خورده است (شامیان ساروکلایی و علیزاده، ۱۳۹۳). با طبیعت برخوردی فلسفی می‌کند و برای نمادهای طبیعی تقدس قائل می‌شود (رحیمی‌راد، ۱۳۸۸؛ دانشور کیان و امامی، ۱۳۸۵). سپهری نیز اصولاً شاعری رمانتیست است. طبیعت در آثار رمانتیست‌ها ابزاری است برای تجلی ذات خداوندی در ذره ذره جان جهان. در منظر او طبیعت، چیزی به جز زیبایی و تجلی ذات پروردگار نیست و به چیزی جز زیبایی که یکی از مظاهر آن طبیعت است، نمی‌اندیشد (عبدی و احمدی از ندریانی، ۱۳۹۱).

شیدر چه کم/ از لاله قرمز دارد/ چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید... (سپهری، ۱۳۹۰، ۲۹۱).

- استحاله در طبیعت

یکی شدن با طبیعت را در اشعار سپهری می‌توان حس کرد. سهراب مدام در صدد تشریح و توصیف جهان پیرامون بر می‌آید، و خود را در طبیعت و طبیعت را در خود مشاهده می‌کند. با آب رود روان می‌شود، با درختان می‌روید، با ابر می‌گرید و صدای نفس باغچه را می‌شنود. چرا که با قانون زمین آشناست. او می‌گوید: «باید درباره کاج از کاج و درباره خیزران از خیزران آموخت، خود را در آن غرق کرد تا طبیعت پنهان آشکار شود» (الهامی، ۱۳۷۷، ۴۲). او به قدری با عشق و شور به پدیده‌های طبیعت و راز خلقت نگاه می‌کند که در آنها ذوب و در نهایت با آنها یکی می‌شود (سام خانیانی، ۱۳۹۲). هدف وی یگانه شدن با سرشت طبیعت است:

من که تا زانو در خلوص نباتی فرو رفته بودم/ دست و رو در تماشای اشکال شستم/ بعد در فصل دیگر/ کفش‌های من از لفظ شینم‌تر شد (سپهری، ۱۳۹۰، ۲۶۲).

او صرفاً مظاهر طبیعی را توصیف نمی‌کند بلکه چنان در طبیعت غرق شده و با طبیعت یکی شده است که همه چیز را با الفاظ دال بر مظاهر طبیعت توصیف می‌کند، همه چیز را با توجه به میزان دوری یا نزدیکی با طبیعت می‌سنجد: من کتابی دیدم واژه‌هایش همه از جنس بلور/ کاغذی دیدم از جنس بهار/ موزه‌ای دیدم دور از سبزه/ مسجدی دور از آب... (سپهری، ۱۳۹۰، ۲۷۸).

او به دنبال این است که خود را چنان محو در طبیعت کند که هیچ نشانه‌ای از خود انسانی در وجود او نماند (زرقانی، ۱۳۸۴، ۴۷۳):

در باغی رها شده بودم/ نوری بی‌رنگ و سبک بر من می‌وزید/ آیا من خود بدین باغ آمده بودم؟ و یا باغ اطراف مرا پر کرده بود؟/ هوای باغ از من گذشت/ و شاخ و برگش در وجودم می‌لغزید/ آیا این باغ سایه روحی نبود/ که لحظه‌ای بر مرداب زندگی خم شده بود؟.../ وزشی برخاست/ دریچه‌ای بر خیرگی‌ام گشود/ روشنی تندى به باغ آمد/ باغ می‌پژمرد/ و من به درون دریچه رها می‌شدم (سپهری، ۱۳۹۰، ۱۰۷).

در نگاه او تمامی طبیعت صاحب روح و حیات است و آن قدر خود را با طبیعت یکی می‌بیند که معتقد است اگر سبزه‌ای را بکند، خود نیز خواهد مرد:

چیزهایی هست که نمی‌دانم/ می‌دانم سبزه‌ای را بکنم خواهم مرد (سپهری، ۱۳۹۰).

طبق گفته نیما در کتاب «نامه‌ها»، «انسان جزئی از طبیعت است» (یوشیج، ۱۳۶۸، ۵۸۰). او خود را از طبیعت و طبیعت را از خود جدا نمی‌بیند: من به زیر این درخت خشک انجیر/ که به شاخی عنکبوت

منزوی را تار بسته/ می‌نشینم آن قدر روزان شکسته/ که بخشکد بر تن من پوست (یوشیج، ۱۳۸۶، ۴۵۷).

از نظر او انسان و طبیعت قابل تفکیک از هم نیستند و در مقابل یکدیگر قرار ندارند بلکه نیما «در پی آن است که هم انسان به شیوه‌ای انسانی به طبیعت بنگرد و هم طبیعت به شیوه‌ای انسانی به انسان مربوط شود» (مختاری، ۱۳۷۹، ۱۹۰). نگاهش به طبیعت، نگاه موجودی است که در خود طبیعت و با خود طبیعت زنده است، یا در خود طبیعت می‌میرد. از خود طبیعت است. بخشی از کل هستی تفکیک‌ناپذیر انسانی-طبیعی است. هیچ چیز این طبیعت و انسان از هم جدا نیست. همچنان که هیچ نمود طبیعت از نمود دیگرش مجزا نیست (فرجی، ۱۳۸۴).

او پیوسته طبیعت را همدم و همراه خود می‌بیند: جوی می‌گرید و مه خندان است/ و او به میل دل من می‌خندد/ بر خرابی که بر آن تپه بجاست/ جغد هم با من می‌پیوندد (یوشیج، ۱۳۸۶، ۵۵۱).

نیما بر نگاه ابژکتیو در آثار خود بسیار تأکید دارد. او معتقد است: «باید بتوانی به جای سنگی نشسته، ادوار گذشته را که طوفان زمین با تو گذرانده به تن حس کنی، باید بتوانی یک جام شراب شوی که وقتی افتاد و شکست لرزش شکستن را به تن احساس کنی... دانستن سنگی یک سنگ کافی نیست، مثل دانستن معنی یک شعر است. گاه باید در خود آن قرار گرفت و با چشم درون به آن نگاه کرد (بسمل و میرعابدینی، ۱۳۸۸).

- طبیعت به مثابه مامن

در بسیاری از شعرهای سهراب بیزاری از زندگی ماشینی و شهری به چشم می‌خورد. او از شهر و ازدحام و ساختمان‌های سیمانی آن بیزار است و همه را به بازگشت به طبیعت دعوت می‌کند این انسان دلزده از دنیای آهن و ماشین را به طبیعت و کوه‌های فراخ دعوت می‌کند:

در این کوچه‌هایی که تاریک هستند/ من از حاصل ضرب تردید و کبریت می‌ترسم/ من از سطح سیمانی قرن می‌ترسم.../ مرا باز کن مثل یک در به روی هیوط گلابی در این عصر معراج پولاد/ مرا خواب کن زیر یک شاخه دور از شب اصطکاک فلزات (سپهری، ۱۳۹۰، ۳۹۶).

یا:

...رویش هندسی سیمان، آهن، سنگ/ سقف بی‌کفتر صدها/ تو بوس... (سپهری، ۱۳۹۰).

هدف سپهری از توصیف طبیعت به صرف وصف ساده و ارائه تصویری زیبا از طبیعت نیست؛ بلکه شاعر در این طبیعت‌گرایی و گشت‌وگذار طبیعی در پی راز و رمزی است که آن را در شهر و زندگی شهری نمی‌یابد، به همین دلیل به طبیعت پناه می‌برد. او دلتنگ گذشته‌هایی است که میان انسان و طبیعت رابطه‌ای دوستانه برقرار بود (پارساپور و فتوحی، ۱۳۹۲):

بیا با هم از حالت سنگ چیزی بفهمیم/ بیا زودتر چیزها را بینیم (سپهری، ۱۳۹۰).

در شعر نیما نیز، پیوسته روح زندگی و حیات به اشیا نسبت داده شده و همواره پدیده‌های بی‌جان به موجوداتی زنده، ذی‌شعور و آگاه ارتقا یافته‌اند. طبیعتی که نیما ترسیم می‌کند طبیعتی سرشار هوش و حساسیت و سراپا گوش و شنود است. همه‌چیز در اطراف نیما زنده و گویاست تا جایی که می‌توان گفت برخورد شاعر با محیط به برخورد اسطوره‌ای انسان نخستین با دنیای اطرافش شباهت دارد. در سیستم فکری او همه عناصر و پدیده‌های طبیعی دارای شعور، شخصیت و احساس و روح هستند (بهار، ۱۳۷۶، ۲۲۲). به همه اجزا و عناصر طبیعی اطراف خود جان و حیاتی انسانی می‌بخشد. او به خوبی وجود یک روح آگاه را در طبیعت احساس می‌کند. در نظر نیما، همه چیز برخوردار از حیات و دنیا سرشار از روح و معنی است:

شب دیجور دارد دلفریبی باز/ شکاف کوه می‌ترکد، دهان درهای با درهای دماز/ به نجوایی است در آواز (یوشیج، ۱۳۸۶، ۵۲۷).

... در آن نوبت که بنده دست نیلوفر به پای سرو کوهی دام/ گرم یادآوری یا نه/ من از یادت نمی‌کاهم (همان، ۶۳۳).
آب می‌غرد در مخزن کوه/ کوه‌ها غمناک‌اند/ ابر می‌پیچد، دامانش تر... (همان، ۵۵۳).

• وجوه افتراق

- نگاه عرفانی ویژه سهراب به طبیعت

سهراب در گذر از کشورهای شرق دور، با عقاید و باورهای آنان آشنا و این آشنایی موجب شد که شعر او رنگی از عرفان و اخلاق آیین‌های شرقی به خود بگیرد (پارساپور و فتوحی، ۱۳۹۲). در اشعار نیما این نگاه خاص عرفانی دیده نمی‌شود. در شعر سهراب نوع خاصی از عرفان مبتنی بر اشراق وجود دارد که می‌توان آن را عرفان «شرقی» یا «طبیعت‌گرا» نامید، زیرا اگر عرفان عرفای قدیم، آنان را در «خدا» مستغرق می‌ساخت، در شعر سپهری باعث شده که با دید عرفانی در «طبیعت» غرق شود تا پس از کشف اسرار پنهان مانده از «غبار عادت» و روزمرگی، «جور دیگر» ببیند (میکائیلی، ۱۳۸۹). اصولاً همه آثار سهراب دیدی عرفانی دارند، عرفانی مخصوص به خود. در بیشتر شعرهای سهراب سخن از جاذبه است و اشراق و مجذوب‌شدن از یک باغچه: مادرم ریحان می‌چیند/ نان و ریحان و پنیر/ آسمانی بی‌ابر/ اطلسی‌هایی تر/ رستگاری نزدیک/ لای گل‌های حیاط (سپهری، ۱۳۹۰، ۱۱).

در شعر «مسافر» می‌گوید: «...و اتفاق وجود مرا کنار درخت بدل کنید به یک ارتباط گمشده پاک» (سپهری، ۱۳۹۰، ۳۲۷). گویی شاعر می‌خواهد از طریق طبیعت (کنار درخت)

روزی که دانش لب آب زندگی می‌کرد/ انسان، در تنبلی لطیف یک مرتع با فلسفه‌های لاجوردی خوش بود/ در سمت پرنده فکر می‌کرد/ با نبض درخت، نبض او می‌زد/ مغلوب شرایط شقایق بود/ انسان در متن عناصر می‌خوابید/ نزدیک طلوع ترس بیدار می‌شد/ اما گاهی، آواز غریب رشد در مفصل ترد لذت می‌پیچید/ زانوی عروج خاکی می‌شد (سپهری، ۱۳۹۰، ۴۲۵-۴۲۴).

در بخشی از خاطرات کودکی خود در «اتاق آبی»، بیزاری خود را از غلبه تکنولوژی بر طبیعت این‌گونه نشان می‌دهد: «روی بام، همیشه پابرهنه بودم. پابرهنگی نعمتی بود که از دست رفت. کفش، ته مانده تلاش آدم است در راه انکار هبوط، تمثیلی از غم دورماندگی از بهشت. در کفش چیزی شیطانی است. همه‌های است میان مکالمه سالم زمین و پا» (سپهری، ۱۳۹۰، ۳۷). یا در جایی دیگر می‌گوید: «روی بام کاهگلی می‌نشستم و آمیختگی غروب را با Sensuality بام‌های گنبدی شهر تماشا می‌کردم. به سادگی مجذوب می‌شدم و در این شیفتگی‌ها خشونت خط نبود. برق فلز نبود. درام اندام‌های انسان نبود...» (سپهری، ۱۳۹۶، ۱۸). که اشاره دارد به دورماندن شهرهای جدید از طبیعت و تکریم طبیعت‌گرایی شهرهایی همچون کاشان که زادگاه خود سهراب است. این شهر گریزی و علاقه به زندگی روستایی در شعر نیما نیز به دیده می‌شود. نیما می‌خواهد با پرداختن به طبیعت، لااقل برای اندک زمانی ما و اندیشه ما را از این زندگانی ماشینی برهاند و عواطف و احساسات انسانی را بیداری بخشد (کوشش، ۱۳۸۶). نیما دل‌بسته روستاست، او روستا را به سبب سادگی‌های آن دوست دارد از دوری از روستا اندوهگین است و آرزوی بازگشت به آن را دارد: خانه من، جنگل من کو، کجاست/ حالیا فرسنگ‌ها از من جداست (یوشیج، ۱۳۸۶، ۲۵).

- زنده و ذی‌روح دیدن عناصر طبیعت

در منظومه فکری سهراب، طبیعت جایگاه وسیع و ویژه‌ای دارد؛ او طبیعت را جدا از محیط انسانی نمی‌داند بلکه جزئی از انسان و همراه او به شمار می‌آورد و طبیعت و اجزای آن را موجود زنده‌ای می‌داند که با پویایی تمام با ما سخن می‌گوید (خدیدور و حدیدی، ۱۳۸۹). سهراب دیدی انسانی نسبت به طبیعت دارد و دیدی طبیعی به انسان. او نگران می‌شود وقتی می‌بیند هیچکس زاغچه‌ای را در یک مزرعه جدی نمی‌گیرد (رزاقی اصل و مهرداد، ۱۳۹۱).

من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن/ من ندیدم بیدی، سایه‌اش را بفروشد به زمین/ رایگان می‌بخشد، نارون شاخه خود را به کلاغ (سپهری، ۱۳۹۰).

برای سهراب سنگ حالتی دارد که باید آن را فهمید، مانند انسانی است که باید حالش را پرسید:

نظام در سیستم فکری وحدت‌گرایی سپهری، نظام آفرینش است. در پیکره موزون آن هر جزء در جایگاه خویش و در نسبت با دیگر اجزا مفید و زیباست. بر مبنای چنین نگرشی، در نظام هستی هیچ چیز در جهت زیانکاری نیست و همه اجزا در راستای نظامی واحد که جز خیر و زیبایی عملکردی ندارند، روان هستند (مراد کوچی، ۱۳۸۰، ۳۱۱):

... و بدانیم اگر کرم نبود زندگی چیزی کم داشت/ و اگر خنج نبود لطمه می‌خورد به قانون درخت.../ و اگر نور نبود منطق زنده پرواز دگرگون می‌شد/ و بدانیم که پیش از مرجان خلایق بود در اندیشه دریاها... (سپهری، ۱۳۹۰).

سپهری همچنین در جایی دیگر می‌گوید: «... دنیا پر از بدی است و من شقایق را تماشا می‌کنم. روی زمین میلیون‌ها گرسنه است. کاش نبود. ولی وجود گرسنگی، شقایق را شدیدتر می‌کند و تماشای من ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد ... در تاریکی آن قدر مانده‌ام که از روشنایی حرف بزنم. چیزی در ما نفی نمی‌گردد. دنیا در ما ذخیره می‌شود و نگاه ما به فراخور این ذخیره است ... وقتی به این کنار بلند نگاه می‌کنم، حتی آگاهی من از نگاه هیدرولیکی یک هواپیما در نگاهم جریان دارد...» (سپهری، ۱۳۹۶، ۲۵). سپهری نگاهی ابژکتیو-سوبژکتیو به طبیعت دارد. برعکس، نیما شاعری با نگاه ابژکتیو است. یعنی این کل‌نگری در نگاه وی دیده نمی‌شود. نیما، شاعری جزءنگر و فردنگر است. این جزءنگری را می‌توان نشأت گرفته از نگاه متأثر از غرب دانست. خود او در نامه‌ای به عشقی این‌گونه می‌نویسد: «بین از زبان افسانه، من چطور بهار را وصف کرده‌ام و عنصری چطور. خواهی دانست کدام جهات را باید اتخاذ کرد ... اتخاذ جهات مادی یک منظره که از لوازم اساسی محسوب می‌شود و در نظر گرفتن مختصات آن جهات...» (یوشیج، ۱۳۶۹، ۱۸۴). او معتقد است شعرهای کهن، سوبژکتیو هستند و از عینیات و واقعیات فاصله دارد: «به شما گفته بودم شعر قدیم ما سوبژکتیو است؛ یعنی با باطن و حالات باطنی سروکار دارد. در آن مناظر ظاهری نمونه فعل و انفعالی است که در باطن گوینده صورت گرفته، نمی‌خواهد چندان متوجه آن چیزهایی باشد که در خارج وجود دارد» (همان، ۴۴). برخی معتقدند «عینی و ابژکتیو بودن آثار رئالیستی، چیزی که نیما آن را برای نجات ادبیات ذهن‌گرا و سوبژکتیو ایران ضروری می‌دانست، می‌تواند علت دیگری برای رویکرد شاعر به زندگی عینی طبقات اجتماعی باشد» در نظر نیما، وصف باید به جزئیات بپردازد و از کلی‌گویی دور باشد، از کاربرد کلمات سوبژکتیو پرهیز کند، عینیت‌بخش باشد و ابژه دور از ذهن را جلوه مادی بدهد (تشکری و دلال رحمانی، ۱۳۹۲).

- نگاه پدیدارشناسانه سهراب به طبیعت

سهراب مانند هوسرل رویکردی طبیعت‌گرایانه دارد. نظریه

به نوعی ارتباط (وصل) دست یابد. البته نباید نادیده گرفت که اندیشه سپهری ریشه در فرهنگ و عرفان اسلامی دارد و همین اندیشه، فرهنگ و عرفان اسلامی است که در نهایت مسیر شعر و اندیشه و جهان‌بینی سپهری را رقم می‌زند. در منظومه «صدای پای آب» چنین می‌گوید:

من مسلمانم/ قبله‌ام یک گل سرخ/ جانمازم چشمه/ مه‌مهرم/ نور/ دشت سجاده من/ من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم/ در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف/ سنگ از پشت نمازم پیدااست/ همه ذرات نمازم متبلور شده است/ من نمازم را وقتی می‌خوانم که اذانش را باد گفته باشد سرگلدسته سرو/ من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم/ پی قدقامت موج (سپهری، ۱۳۹۰، ۳۷۲).

این عرفان را حتی می‌توان متأثر از عرفان شعرایی چون مولانا دانست:

راه خواهم رفت، نور خواهم خورد (سپهری، ۱۳۹۰، ۶۱).

من نور خورم که قوت جان است (مولانا).

سپهری از طبیعت به عرفان و شناخت خدا می‌رسد و به خداشناسی به‌ویژه مسلمانی خود، چنین با صراحت اعتراف می‌کند:

و خدایی که در این نزدیکی است/ لای این شب بویا، پای آن کاج بلند/ روی آگاهی آب، روی قانون گیاه (سپهری، ۱۳۹۰، ۲۷۲).

جایی دیگر در کتاب «هنوز در سفرم» نیز می‌گوید: «... در شکار بود که ارگانسیم طبیعت را بی‌پرده دیدم. به پوست درخت دست کشیدم. در آب روان دست و رو شستم. در باد روان شدم. چه شوری برای تماشا داشتم. اگر یک روز طلوع و غروب آفتاب را نمی‌دیدم گناهکار بودم. هوای تاریک و روشن مرا اهل مراقبه بار آورد. تماشای مجهول را به من آموخت. من سال‌ها نماز خوانده‌ام» (سپهری، ۱۳۹۶، ۱۵).

- کل‌نگری سهراب و جزءنگری نیما

سپهری شاعری کل‌نگر است که می‌توان آن را حاصل نگاه عرفانی (عرفان متأثر از شرق) او دانست. توجه به جزئیات و رفتن به طبیعت آغاز کل‌نگری برای اوست. او از جزئیات کمک می‌گیرد که به یک کل واحد برسد. کلی که خود او را نیز شامل می‌شود. او همه مظاهر طبیعت را یگانه و یکسان و خود را در همه و همه را در خود می‌بیند:

من پراز نورم و شن/ و پراز دار و درخت/ و پرم از راه، از پل، از موج/ پرم از سایه برگی در آنجا... (سپهری، ۱۳۹۰).

جلوه‌های گوناگون طبیعت نشانه‌ای از تجلی ذات الهی هستند و مطالعه در احوال طبیعت انسان را به مبدأ واحدی رهنمون می‌کند. طبیعت، منبع شناخت برای انسان است. در آثار سهراب این وحدت دیده می‌شود. او شاعری است پیرو وحدت وجودی و این اصل در جهان‌بینی او مهمترین است. بهترین

آغازین تجربه‌های شعر و شاعری، چشم‌اندازهای طبیعی و بومی در اشعار نیما حضوری گسترده و ملموس دارند. نیما شاعر و هنرمندی بوم‌نگر و در عین حال جهان‌اندیش است. منوچهر آتشی در مقاله‌ای با عنوان «بومی‌گری در شعر امروز» که در «ری را» به چاپ رسیده است در این زمینه می‌نویسد: «بی‌تردید یکی از ویژگی‌های شعر نیما و از شاخص‌های عمده آن، دارا بودن سلوک بومی‌گری است. آدم‌های کنجکاو هر شعری از نیما بخوانند، جابجا، رنگ‌ها و نشان‌های طبیعت و زندگی و رسوم و رفتار و حتی گفتار مازندرانی را در آن خواهند یافت...» (باتوانی، ۱۳۹۲):

صبح پیدا شده از آن طرف کوه «زاکو» اما «واژنا» پیدا نیست... (یوشیج، ۱۳۸۶).

یا:
ماه می‌تابد، رود است آرام/ بر سر شاخهٔ اوجا تیرنگ/ دم بیاویخته، در خواب فرورفته ولی در آیش/ کار شب پا نه هنوز است تمام (یوشیج، ۱۳۸۶، ۴۲۵).

- اجتماع از ورای طبیعت

شعر سهراب کمتر اجتماعی و بیشتر تجریدی فلسفی است. او هرچند از اجتماع فاصله گرفته بود اما از آن برکنده نشده بود. در واقع می‌توان گفت او از پهنهٔ جمال و از گذرگاه طبیعت به زندگی اجتماعی نظر می‌کند. از این رو بیان می‌دارد: اکنون که انسان بر زمین ایستاده و با دشمنی، آن را ویران می‌کند، انسان بی‌زمین جایی برای ماندن یا حتی آواره‌شدن ندارد. انسانی که طبیعت را ویران می‌کند ریشهٔ خود را برکنده است. حضور او در اجتماع نیز به واسطهٔ طبیعت است (مسکوب، ۱۳۹۵).

روزگاری است در این گوشهٔ پژمرده هوا/ هر نشاطی مرده است/ دست جادویی شب/ در به روی من و غم می‌بندد/.../ دیرگاهی است که چون من همه را/ رنگ خاموشی در طرح لب است/ جنبشی نیست در این خاموشی/ دست‌ها پاها در قیر شب است (سپهری، ۱۳۹۰).

شاملو در بارهٔ سهراب می‌گوید: «... سر آدم‌های بی‌گناه را لب جوب می‌برند و من دو قدم پائین تر بایستم و توصیه کنم که: «آب را گل نکنید!» تصورم این بود که یکی‌مان از مرحله پرت بودیم... آن شعرها گاهی بیش از حد زیباست، فوق‌العاده است... دست‌کم برای من فقط زیبایی کافی نیست، چه کنم...» (شمیسا، ۱۳۹۰، ۳۷۲-۳۸۳). اما شعر نیما بسیار اجتماعی است. شعری که می‌خواهد به اجتماع نزدیکتر باشد، باید زبانی برگزیند که به زبان مردم نزدیکتر باشد (کوشش، ۱۳۸۶). زمانی که نیما در فضای فروبستهٔ سرکوب و استبداد به انقلابی بنیادین و تحولی فراگیر و اساسی می‌اندیشد درخت ارغوان خشک نیز با به گل نشستن در پاییزی وحشتناک این امید شاعر را به نمایش می‌گذارد:

فلسفی طبیعت‌گرایانه بر آن است که کائنات چیزی جز پدیده‌های طبیعی در خود ندارد. مهم‌ترین جزء طبیعت‌گرایی این است که ذهن انسانی فقط یک بخش پیش‌پافتادهٔ نظم طبیعی چیزهاست. نگاه پدیدارشناسانهٔ سپهری به طبیعت ریشه در معرفت حقیقی دارد و همچنین بسامد نگاه پدیدارشناسانهٔ او به طبیعت بیش از دیگر عناصر هستی است؛ چنان‌که به قدری با عشق و شور به پدیده‌های طبیعت و راز خلقت نگاه می‌کند که در آنها ذوب و در نهایت با آنها یکی می‌گردد (بیگزاده و میرناصری، ۱۳۹۲):

ظهر بود/ ابتدای خدا بود/ ریگ‌زار غفیف گوش می‌کرد/ حرف‌های اساطیری آب را می‌شنید (سپهری، ۱۳۹۰، ۲۶۲).

- طبیعت به‌مثابهٔ آیه برای سهراب

سهراب همهٔ اجزای طبیعت را سرشار از زندگی می‌داند و معتقد است تمام اجزای جهان، بخشی از وجود خداوند را در بر دارد و به‌سوی او در حرکت است. او در مجموعهٔ «حجم سبز» می‌گوید که هیچ چیز در طبیعت خدا پوچ و بیهوده آفریده نشده است:

و به آنان گفتم: سنگ آرایش کوهستان نیست/ همچنانی که فلز، زیوری نیست به اندام کلنگ (سپهری، ۱۳۹۰، ۳۷۴).

طبیعت جلوه‌ای است از جمال حق تعالی که معبود ابدی است: و چنان روشن کوه، که خدا پیدا بود (همان، ۳۳۴). در شعر «در گلستانه» او تمامی مظاهر طبیعت را در خود جای داده است و به‌دنبال کشف چیزی در لابلاهای این همه نشانه است:

دشت‌هایی چه فراخ! / کوه‌هایی چه بلند! / در گلستانه چه بوی علفی می‌آمد! / من در این آبادی پی چیزی می‌گشتم، پی خوابی شاید، پی نوری، ریگی، لبخندی (سپهری، ۱۳۹۰، ۳۴۸). به گفتهٔ آشوری، سرتاسر طبیعت برای او آیه است. او طبیعت را نه تنها جلوه بلکه خود آفرینندهٔ آن می‌بیند. از این رو طبیعت برای او قداست ویژه‌ای دارد (قاضی‌زاده، ۱۳۸۳). تمام پدیده‌های عالم در منظر سپهری، سرشار از خدا و نور الوهیت او هستند و لحظه به لحظه او را در مسیر تکامل هدایت می‌کنند: زیر بیدی بودم / برگی از شاخهٔ بالای سرم چیدم، گفتم: چشم را باز کنید، آیتی بهتر از این می‌خواهید؟ (سپهری، ۱۳۹۰، ۳۷۵).

این نگاه آیه‌ای نسبت به طبیعت، ویژهٔ نگاه سپهری است و در اشعار نیما کمتر به چشم می‌خورد.

- طبیعت محلی و بومی نیما

توصیفات محلی و بومی در شعر نیما فراوان است. این توصیفات که فضا و مفهوم ویژه‌ای می‌یابند با نوعی زمینه‌سازی خاص پیوند دارند و بی‌آنکه شاعر را در جغرافیای خاص خود محدود سازند، به او مجال بیشتری در گذران طبیعت پیرامونش می‌دهند (فرجی، ۱۳۸۴). از همان سال‌های

و افتراق نگاه به طبیعت در شعر این دو شاعر به اختصار آمده است.

نتیجه‌گیری

شعر به‌عنوان یکی از مصادیق بازگوکننده طرز تفکر آدمیان در ادوار مختلف، در شناخت چگونه اندیشیدن آنها نقش مهمی داشته است. تحلیل محتوای اشعار سهراب و نیما در نحوه نگاه آن دو به طبیعت نشان داد هر کدام با نگاه خاص خود به طبیعت نگریسته‌اند. هر دو شاعر نگاه تازه‌ای به طبیعت دارند، به این معنا که نگاه آنها به طبیعت با آنچه که در اشعار شاعران سنتی بوده است، کاملاً متفاوت است. نیما به‌عنوان پدر شعر نو این راه را آغاز کرده و شاعرانی چون سهراب نیز به تاسی از او آن را ادامه داده‌اند. اما طبیعت‌گرایی شعر نیما، بسیار متأثر از شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر دوران اوست و اساساً به دلیل اینکه وی واردکننده جریان مدرن در شعر ایران است، نگاهش نیز متأثر از نگاه مدرن غربی و به شدت انسان‌گراست است. بر عکس سهراب نگاهی متأثر از عرفان شرقی دارد و دلیل آن سفرها و حتی اقامت‌های طولانی‌مدتی است که در برخی کشورها همچون ژاپن و هند داشته است. بنابراین عجیب نیست که نگاه طبیعت‌گرایانه او متأثر از طبیعت‌گرایی ژاپنی باشد که اصل طبیعت است و انسان جزئی کوچک از آن است. او به دنبال درک کلیت از خلال جزئیات است. برای سهراب طبیعت سراسر آیه و بهترین دلیل بر اثبات خداست و به مخاطبانش توصیه می‌کند تا برای شناخت بهتر خداوند و ادراک هر چه بهتر او به اطراف خود بنگرند و همه پدیده‌های موجود در طبیعت را در راز و نیاز با خدا می‌بینند. بنابراین می‌توان اصلی‌ترین تفاوت آنها را در کل‌نگری (توجه هم‌زمان به ابژه و سوژه) و جزءنگری (نگاه غالب ابژکتیو) دانست. سهراب کل‌نگر است، حال آنکه نیما توجه بیشتر به عینیت و فردیت و اشیاء دارد. همین نگاه است که موجب می‌شود برای نیما طبیعت، راهی برای خدمت به مردم و التیام دردهایشان و بازگود کردن رنج‌ها و مشکلاتشان باشد و از مضامین طبیعی در جهت بیان شرایط اجتماعی و سیاسی استفاده می‌کند. اما از طرفی ارتباط درونی و عاطفی این دو شاعر با طبیعت به‌حدی است که گاه تا مرز یگانگی و آمیختگی با طبیعت پیش می‌رود و به استحالته شئی و شاعر می‌رسد. هر دو شاعر خود را غرق در مضامین طبیعت و یکی با آن می‌بینند. بنابراین به‌نظر می‌رسد شعر نیما و سهراب شاید در نگاه اول بسیار شبیه به یکدیگر تلقی شود، اما در نگاه کلی، تفاوت‌های ماهوی با یکدیگر دارد.

در چنین وحشت نما پاییز/کارغوان از بیم هرگز گل نیارودن/ در فراق رفته امیدهایش خسته می‌ماند/می‌شکافد او بهار خنده امید را ز امید/وندرو او گل می‌دواند (یوشیج، ۱۳۸۶، ۶۳۸).

مناسبات اجتماعی زمانه نیما، باعث شد که طبیعت را به نوعی دیگر دریابد. مختاری (۱۳۷۹)، درباره اشعار نمادین نیما در توصیف طبیعت، معتقد است نیما در اجزای طبیعت به‌گونه‌ای نمادین روابط جامعه را مطرح می‌سازد و اجزای طبیعت محمل اصلی درگیری‌های ذهنی و تنش‌های درونی اوست. نیما با پناه جستن به عناصر و اجزای طبیعت در شعرش، سعی دارد تا به دردها و رنج‌های زندگی فردی و اجتماع متزلزلی که در آن می‌زیست، سرو سامانی بخشد (باتوانی، ۱۳۹۲):

خشک آمد کشتگاه من/در جوار کشت همسایه/گرچه می‌گویند، می‌گریند روی ساحل نزدیک/سوگواران در میان سوگواران/قاصد روزان ابری داروگ کی می‌رسد باران؟ ... (یوشیج، ۱۳۸۶).

او گاهی اهمیت و توجه به اجتماع و انسان را به‌وسیله عناصر طبیعت بیان می‌کند:

آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید/ یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان/یک نفر دارد که دست و پای دائم می‌زند/ روی این دریای تند و تیره و سنگین که می‌دانید/.../ آی آدم‌ها ... (همان).

یا «شب» به‌عنوان یکی از ارکان طبیعت، واژه‌ای پر تکرار در آثار نیما و همواره به‌عنوان نمادی از شرایط اجتماعی است: هان ای شب شوم وحشت‌انگیز/ تا چندزنی به جانم آتش/ یا چشم مرا ز جای برکن/ تا پرده زروی خود فروکش/ یا بازگذار تا بمیرم/ کز دیدن روزگار سیرم (همان). شب آمد مرا وقت غرییدن است/ گه کار و هنگام گردیدن است/ به من تنگ کرده جهان جای را// از این بیشه بیرون کشم پای را.... (همان).

بحث و جمع‌بندی

استخراج و تحلیل محتوای مضامین نهفته در اشعار نیما و سهراب در ارتباط با طبیعت، نشان از نگاه خاص و ویژه این دو شاعر نسبت به طبیعت دارد. سبک شعری سهراب اگرچه متأثر از نیما بوده ولی محتوای اشعار با یکدیگر متفاوت است. هر دو نگاه ویژه‌ای به طبیعت دارند اما این نگاه، موجب به‌وجود آمدن مضامین مشترک و بعضاً متفاوتی در اشعار آنها شده است. در جداول ۱ و ۲ موارد اشتراک

جدول ۱. وجوه تشابه نگرش سهراب و نیما به طبیعت. مأخذ: نگارنده.

ردیف	شباهت	توضیح	نمونه شعر
۱	بداعت نگاه به طبیعت و عناصر آن	نگاه تازه به طبیعت و مضامین آن که با گذشته متفاوت بوده. این نگاه در شعر نیما ناشی از ورود مدرن غربی و در شعر سهراب ناشی از عرفان شرقی است.	نیما: چرا مثل این ابر منقلب نباشم/ مثل این ابر گریه نکنم؟/ چرا مثل این ابر متلاشی نشوم
۲	استحاله در طبیعت	از بین رفتن مرز میان انسان و طبیعت و یکی دیدن خود با آن	نیما: هنگام که گریه می‌دهد ساز/ این دود سرشت ابر بر پشت/ هنگام که نیل چشم دریا/ از خشم به روی می‌زند مشت/ زان دیر سفر که رفته از من/ غمزه‌زن و عشوه‌ساز داده/ دارم به بهانه‌های مأنوس/ تصویری از او به بر گشاده
۳	طبیعت به مثابه مأمین	پناه بردن به طبیعت از زندگی شهری و ماشینی	سهراب: او به باغ آمد درونش تابناک/ سایه‌اش در زیروبم‌ها ناپدید/ شاخه می‌شد به راهش مست یار/ او فراتر از جهان برگ و بر/ باغ، سرشار از تراوش‌های سبز/ او درونش سبزتر، سرشارتر
۴	زنده و ذی‌روح دیدن طبیعت	کشف روح زندگی و حیات در طبیعت	نیما: خانه من، جنگل من کو، کجاست/ حالیا فرسنگ‌ها از من جداست سهراب: شهر پیدا بود... حمله کاشی مسجد به سجود/ حمله باد به معراج حباب صابون/ حمله لشکر پروانه به برنامه دفع آفات/ حمله دسته سنجاقک به صف کارگر لوله‌کشی
			نیما: آب می‌غرد در مخزن کوه/ کوه‌ها غمناک‌اند/ ابر می‌پیچد، دامانش تر/ وز فراز دره می‌پیچد «اوجا»ی جوان/ بیم آآ آورده، برافراشته سر
			سهراب: من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن، من ندیدم بیدی سایه‌اش را بفروشد به زمین/ رایگان می‌بخشد، نارون شاخه خود را به کلاغ

جدول ۲. تفاوت‌های نگرش سهراب و نیما به طبیعت. مأخذ: نگارنده.

ردیف	تفاوت	توضیح	نمونه شعر
۱	کل‌نگری و جزءنگری	نگاه ابژکتیو-سوپرکتیو سهراب به طبیعت و نگاه بیشتر ابژکتیو نیما	سهراب: من پر از نورم و شن / و پر از دار و درخت / و پر از راه، از پل، از موج / پر از سایه برگی در آنجا...
۲	نگاه عرفانی ویژه به طبیعت	توجه به عرفانی شرقی به دلیل آشنایی با فرهنگ شرق و خاور دور (ژاپن و هند)	سهراب: مادرم ریحان می‌چیند / نان و ریحان و پنیر آسمانی بی ابر / اطلسی‌هایی تر / استگاری نزدیک / لای گل‌های حیاط
۳	نگاه پدیدارشناسانه به طبیعت	من بخشی از طبیعت هستم	سهراب: «ظهر بود / ابتدای خدا بود / ریگ‌زار غفیف گوش می‌کرد / حرف‌های اساطیری آب را می‌شنید
۴	طبیعت به مثابه آیه	از نظر سهراب، طبیعت راهی است برای شناخت یک کل عظیم‌تر	سهراب: زیر بیدی بودم / برگی از شاخه بالای سرم چیدم، گفتم: چشم را باز کنید، آیتی بهتر از این می‌خواهید؟
۵	طبیعت بومی و محلی	توجه به فرهنگ و طبیعت بومی در شعر نیما	نیما: فوقولی قو: خروس می‌خواند / از درون نهفت خلوت ده / از نشیب رهی که چون رگ خشک / در تن مردگان دواند خون
۶	اجتماع از ورای طبیعت	طبیعت در شعر نیما ابزاری است برای بیان شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم	نیما: خشک آمد کشتگاه من / در جوار کشت همسایه / گرچه می‌گویند، می‌گیرند روی ساحل نزدیک / سوگواران در میان سوگواران / افاصد روزان ابری داروگ کی می‌رسد باران؟

فهرست منابع

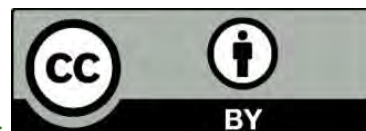
- ابراهیمی کاوری، صادق و چولانیان، رحیمه. (۱۳۸۷). مقایسه موضوعی وصف طبیعت در شعر فارسی و عربی. *ادبیات تطبیقی*، (۵)، ۹-۳۱.
- الهامی، محسن. (۱۳۷۷). *آرمانشهر سپهری*. تهران: پاژنگ.
- باتوانی، علی محمد. (۱۳۹۲). رویکرد جدید نیما به طبیعت. *تاریخ ادبیات*، (۲)، ۵۴-۷۱.
- بسمل، محبوبه و میرعبدینی، سیدابوطالب. (۱۳۸۸). رویکرد انسان‌گرایانه نیما به طبیعت. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، (۱)، ۱۸۱-۱۹۲.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). *جستاری چند در فرهنگ ایران*. چاپ سوم، تهران: فکر روز.
- بیگزاده، خلیل و میرناصری، معصومه. (۱۳۹۲). بررسی نگاه پدیدارشناختی سهراب سپهری در کتاب «ماه‌یچ، ما نگاه». *زبان و ادبیات فارسی*، (۱)، ۴۵-۵۹.
- پارساپور، زهرا. (۱۳۹۱). بررسی ارتباط با طبیعت در شعر. *ادب فارسی*، (۱)، ۷۷-۹۹.
- پارساپور، زهرا و فتوحی، فرناز. (۱۳۹۲). تأثیرپذیری سهراب سپهری در عرفان شرق در حوزه اخلاق زیست‌محیطی. *ادبیات پارسی معاصر*، (۴)، ۱۹-۳۷.
- ترابی، سیدضیاءالدین. (۱۳۸۲). راز طبیعت در شعر سهراب سپهری. *کیهان فرهنگی*، (۲۰۰)، ۶۶-۶۹.
- تشکری، منوچهر و دلال رحمانی، محمدحسین. (۱۳۹۲). بررسی و نقد فردیت و شیئیت (جزئیت) در شعر نیما یوشیج. *نقد ادبی*، (۲۱)، ۶۳-۸۴.
- خدیور، هادی و حدیدی، سمیرا. (۱۳۸۹). عرفان سهراب سپهری. *پژوهش ادبی*، (۱۹)، ۵۱-۸۲.
- دانشور کیان، علی و امامی، سهیلا. (۱۳۸۵). یادداشتی بر بن‌مایه‌های تصویری (Motif) در شعر «صدای پای آب» سهراب سپهری. *دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، (۱۷۷)، ۱۱۷-۱۳۱.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا* (زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سیدجعفر شهیدی). تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رحیمی‌راد، ابوالفضل. (۱۳۸۸). طبیعت‌گرایی در جهان‌بینی سهراب سپهری. *فردوسی*، (۷۶)، ۴۳-۴۵.
- رزاقی اصل، سینا و مهرداد، امین. (۱۳۹۱). انطباق ماهوی میان مضامین شهر و طبیعت در اشعار سهراب سپهری با اندیشمندان حوزه طراحی محیطی. *مطالعات شهری*، (۵)، ۷۳-۷۹.
- رسمی، سکینه. (۱۳۸۹). هم‌پیوندی درخت و اشراق و بازتاب آن در شعر سهراب سپهری. *زبان و ادب پارسی*، (۲۲۰)، ۴۳-۶۵.
- زرقانی، سیدمهدی. (۱۳۸۴). *چشم‌انداز شعر معاصر ایران*. تهران: نشر ثالث.
- زرقانی، سیدجواد. (۱۳۹۰). تجلی شاعرانه طبیعت در شعر نیما یوشیج، سهراب سپهری و شفیعی کدکنی. *علوم ادبی*، (۶)، ۱۷۱-۱۹۶.
- سام خانپانی، علی‌اکبر. (۱۳۹۲). رویکرد پدیدارشناختی در شعر سهراب. *پژوهشنامه ادب غنایی*، (۲۰)، ۱۱-۱۴۲.
- سپهری، سهراب. (۱۳۷۵). *گزیده اشعار*. چاپ پنجم، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- انتشارات نگاه.
- سپهری، سهراب. (۱۳۹۰). *هشت کتاب*. تهران: مروارید.
- سپهری، سهراب. (۱۳۹۶). *هنوز در سفرم*. تهران: فروزان روز.
- سرور یعقوبی، علی. (۱۳۸۵). بن‌مایه‌های تصویرساز در شعر معاصر. *زبان و ادبیات فارسی*، (۷)، ۶۷-۹۴.
- شامیان ساروکلایی، اکبر و علیزاده، حمیرا. (۱۳۹۳). طبیعت و تخیل خلاق در شعر سپهری و سینمای کیارستمی. *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*، (۲)، ۷۹-۱۰۴.
- شریفیان، مهدی و داربیدی، یوسف. (۱۳۸۶). بررسی سمبل‌های سیب، کیوتو، گل سرخ و نیلوفر در اشعار سهراب سپهری. *نثرپژوهی ادب پارسی*، (۲۱)، ۵۹-۸۴.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *صور خیال در شعر فارسی*. چاپ هشتم. تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰). *راهنمای ادبیات معاصر (شرح و تحلیل گزیده شعر نو پارسی)*. تهران: میترا.
- ضرغام، ادهم. (۱۳۸۷). تجلی حقیقت در فرآیند منظره پردازی. *هنرهای زیبا*، (۳۵)، ۱۰۳-۱۱۴.
- عابدی جعفری، حسن؛ تسلیمی، محمد سعید؛ فقیهی، ابوالحسن و شیخ‌زاده، محمد. (۱۳۹۰). تحلیل مضمون و شبکه مضامین: روشی ساده و کارآمد برای تبیین الگوهای موجود در داده‌های کیفی. *اندیشه مدیریت راهبردی*، (۲)، ۱۵۱-۱۹۸.
- عبدی، صلاح‌الدین و احمدی ازندریانی، محمد. (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی طبیعت در شعر سهراب سپهری و بدر شاکر السیاب. *کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی*، (۸)، ۱۰۱-۱۲۰.
- فرجی، فرشید. (۱۳۸۴). نیما و طبیعت‌گرایی. *شعر*، (۴۴)، ۵۰-۵۳.
- فرزین، احمدعلی و هاشمی‌زادگان، سیدامیر. (۱۳۹۶). تفسیر مقام باغ در شعر سعدی. *هنر و تمدن شرق*، (۱۳)، ۳-۱۲.
- قاضی‌زاده، سیده ندا. (۱۳۸۳). جایگاه طبیعت در اشعار سهراب سپهری. *باغ نظر*، (۲)، ۵۵-۶۸.
- قدوسی‌فر، سیدهادی؛ حبیب، فرح و شهبازی، مهتیار. (۱۳۹۱). حکمت خالده و جایگاه طبیعت در جهان‌بینی معابد ادیان مختلف. *باغ نظر*، (۲)، ۳۷-۵۰.
- کلاهیجان، فاطمه و حیدری‌نیا، سیده نادیا. (۱۳۹۲). تصویر طبیعت در غزلیات مولوی. *عرفانیات در ادب فارسی*، (۱)، ۷۱-۹۲.
- کوشش، رحیم. (۱۳۸۶). ذهن و زبان نیما. *پژوهش‌نامه ادب غنایی*، (۸)، ۱۱۹-۱۵۲.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۹). *انسان در شعر معاصر*. تهران: توس.
- مرادکوجی، شهناز. (۱۳۸۰). *معرفی و شناخت سهراب سپهری*. تهران: قطره.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۹۵). *قصه سهراب و نوشدارو*. کاروان، (۷)، ۵۶-۷۵.
- ملا ابراهیمی، عزت؛ رشیدی، خدیجه و سن‌سبلی، بی‌بی راحیل. (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی طبیعت‌گرایی در اندیشه‌های سهراب سپهری و جبران خلیل جبران. *ادب عربی*، (۱)، ۲۱۳-۲۳۶.

- میکائیلی، حسین. (۱۳۸۹). پیوند عرفان و رمانتیسم در شعر سپهری. *مطالعات عرفانی*، (۱۱)، ۲۷۳-۲۹۴.
- نصر، سیدحسین. (۱۳۷۷). *نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت*. چاپ چهارم. تهران: خوارزمی.
- یوشیج، نیما. (۱۳۶۸). *نامه‌ها (به کوشش سیروس طاهباز)*. تهران: نگاه.
- یوشیج، نیما. (۱۳۸۶). *مجموعه کامل اشعار*. چاپ هشتم. تهران: نگاه.
- نخعی، حسنیه و شعبانزاده، مریم. (۱۳۹۸). بررسی نگاه عرفانی به طبیعت در شعر سهراب سپهری. *ادیان و عرفان تطبیقی*، ۳(۵)، ۱-۲۴.



COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the authors with publication rights granted to Manzar journal. This is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



نحوه ارجاع به این مقاله

مجیدی، مریم. (۱۴۰۱). مقایسه تطبیقی نوع نگرش به طبیعت در اشعار «نیما یوشیج» و «سهراب سپهری». *منظر*، ۱۴(۶۱)، ۱۶-۲۷.



DOI: 10.22034/MANZAR.2022.331928.2183

URL : http://www.manzar-sj.com/article_153814.html